

## عطف

### رمانی درباره قدرت

● «آنجا که ایمان را رها کردم» رمانی است از ژروم فراری که با ترجمه بهمن یغمایی و محمدهادی خلیل‌نژادی در نشر نگاه منتشر شده است. فراری در این رمان وقایعی سیاسی را دستمایه قرار می‌دهد تا از خلال آن‌ها به پیچیدگی‌های انسان و مفاک‌های روح او بپردازد. مفاک‌هایی که با قرارگرفتن در موقعیت‌های خطری نمایان می‌شوند. دو شخصیت اصلی این رمان به نام‌های سِروان آندره دکورس و سستوان اوراس آندره‌آنی کسانای هستند که روزگاری با هم در جنگ‌های هندوچین شرکت داشته‌اند، هر دو توسط نظام‌های فاشیستی زندانی و شکنجه شده‌اند، با این نظام‌ها مبارزه کرده‌اند و اکنون در موقعیتی دیگر قرار گرفته‌اند. موقعیتی که آن‌ها را از قربانیان شکنجه‌شده به شکنجه‌گرانی بی‌رحم بدل کرده است. فراری در این رمان در قالب وقایعی سیاسی مسئله قدرت را پیش می‌کشد و این‌که قدرت چگونه بر شخصیت آدم‌ها اثر می‌گذارد و این اثرگذاری از چه نوعی است. ازهمین‌رو رمان از بعدی سیاسی به بعدی فلسفی می‌رسد و یکی از مسائل مهم و دیرین بشری را مطرح می‌کند. در بخشی از پیش‌گفتار ترجمه فارسی این رمان درباره موضوع قدرت که چنان‌که گفته شد موضوع محوری آن است چنین می‌خوانیم: «نوشیده که اهل پاریس و استاد فلسفه مدرسه بین‌المللی الجزیره است سعی در شناخت روح و روان و تجزیه و تحلیل تضادهای درونی باژجویان و شکنجه‌گران سفاکی دارد که خود زمانی زندانی و قربانی رژیم‌های فاشیستی نظیر هیتلر بوده، با چنین نظام‌هایی مبارزه کرده‌اند و اینک خود نهال مرگ و شقاوت می‌کارند. شاید این موضوع، تئوری هانس دریش فیلسوف را که عقیده دارد گذشته موجود زنده، همواره در چگونگی وضعیت و واکنش‌های کنونی او موثر است تایید می‌کند، و یا آخرین نظریه روانشناس که می‌گوید باور آدم‌ها در مدت بسیار کوتاهی می‌تواند زیر و رو شود، ارزش به ضد ارزش، انسانیت به ضد انسانیت و بالعکس تبدیل شود درست است و یا این که اصولا تأییدی است بر برخی از اندیشه‌های فردریش نیچه در رابطه با فلسفه اراده معطوف به قدرت که عقیده دارد این انگیزه چنان نیرومند و بنیادین است که آدمی برای آن چه‌بسا از زندگی خود می‌گذرد، نیچه می‌گوید ذات زندگانی همانا اراده معطوف به قدرت است.» در این پیش‌گفتار همچنین اشاره‌ای شده است به کتاب «تراژدی قدرت در شاهنامه»



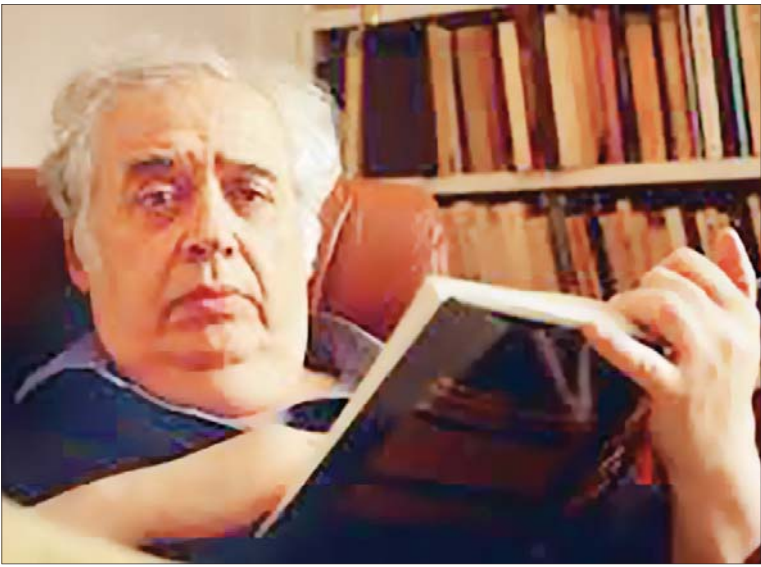
اثر زنده‌یاد مصطفی رحیمی: «زنده‌یاد مصطفی رحیمی نیز در نوشتار خود به نام تراژدی قدرت در شاهنامه به‌دقت روح و سرشت انسان‌ها را از زوایای مختلف و در سطوح مختلف می‌کاود و می‌گوید قدرت گاهی تمام بخش اهورایی انسان را به تمامی می‌جود، و او را تبدیل به موجودی سراپا اهریمنی می‌کند. هیولایی است که از جوهر هستی دیگران تغذیه می‌کند.»

رمان «آنجا که ایمان را رها کردم» این‌گونه آغاز می‌شود: «شما را به خاطر می‌آورم، جناب سروان، خیلی خوب به یاد می‌آورم، هنوز به روشنی آن شبی را می‌بینم که پریشانی و بی‌کسی بر چشمانتان سنگینی می‌کرد. هنگامی که من فهمیدم او به دار آویخته شده است صبحی سرد و بهاری بود، جناب سروان. از آن زمان مدتها می‌گذرد، لحظه‌ای را دیدم که در جلوی چشمان من ناگهان پیر شدید. از من پرسیدید چگونه امکان دارد چنین زندانی مهمی مثل طاهر را بدون مراقب بگذاریم و چندان تکرار کردید، بطور امکان دارد؟ چگونه می‌توانستم این سهل‌انگاری غیرقابل درک را به شما توضیح دهم – و چگونه می‌توانستم به شما پاسخ دهم. سکوت کردم، لبخند زدم و شما متوجه شدید فهمیدام که شب بر شما چیره شده است، آن وقت پشت میزتان از پای درآمدید. تمامی سالهای زندگی در رگه‌پایان به حرکت درآمد. از قلبتان فوران زد و شما در آن غرق شدید، ناگهان پیرمردی در حال احتضار را در برابرم دیدم، شاید هم طفلی کوچک، یک تیتیم، رهاشده‌ای در حاشیه یک راه طولانی بی‌آب و علف، چشمانتان را که آنکده از تاریکی و ظلمت بود به من دوختید. وزش سرمه‌لوحی و بغض و کینه‌ات را احساس کردم، جناب سروان، مرا سرزنش نکردید، لبانتان را به هم می‌فشردید تا کلماتی را که حق بر زبان آوردنش را نداشتید از خود دور کنید. بدنشان می‌لرزید زیرا هیچ عاطفه و دل‌بستگی شدیدی قادر نبود که او را سست کند و تا پایان مسیر همراهی‌اش کند. ساده‌لوحی و امیدواربودن چیزی را توجیه نمی‌کند، جناب سروان و شما خوب می‌دانستید که مثل من به خاطر مرگ او بخشیده نخواهید شد. چشمانتان را پایین انداختید و زیرلب چیزی گفتید. خوب به خاطر می‌آورم، دست مرا گرفتید و با صدایی در هم شکسته گفتید آنره، آن‌قدر برایتان شرم‌آور شده بودم که دیگر حتی قادر به پنهان‌کردن وقاحت و بی‌شرمی‌تان نبودید.».

## ادبیات

**درباره «نبوغ»**، اثرِ هرولد بلوم، به مناسبت تجدیدچاپ ترجمه این کتاب با ویراستِ تازه

# رازِ ناگشوده نبوغ



ما نیست. یا نابغه هستیم و یا نیستیم و اگر نباشیم نمی‌توانیم به صرف اراده به نابغه‌شدن به این مقام نائل شویم.

با این مقدمه برویم بر سر کتاب بلوم با عنوان «نبوغ، سیمای صد نابغه سخن»، که البته در ترجمه فارسی به «سیمای پنجاه نابغه سخن» تقلیل یافته و گویا در شاکله متن اصلی کتاب و نظم و ترتیب آن هم تغییراتی داده شده که مترجم در پایان ترجمه فارسی توضیح داده است دلیل این‌که در ترجمه خود از این کتاب دست به حذف و گزینش زده چه بوده است.

در این‌جا البته قصدم این نیست که مروری از آن‌چه در کتاب آمده به دست دهم. هدفم از این نوشته پرداختن به پروژه جنون‌آمیز و تا حدی ناممکن بلوم است و این‌که چنین پروژه‌ای با همه ناممکنی خود چگونه به‌واسطه شکوه و عظمتی که موضوع کار خود قرار داده و چه‌بسا هم‌زمان اسباب شکست به‌ثمررسیدن کامل خود را نیز فراهم آورده، ما را به آن چه به‌اصطلاح «اصل جنس» می‌نامیم متصل می‌کند و بر آن‌چه ادبیات نیست خط بطلان می‌کشد. چنین اتصالی به‌واسطه شور و جنونی تحقق می‌یابد که بلوم به یمن آن به جایی از اثر ادبی رسوخ می‌کند که عقلانیّت خوددار و فریকার از رسوخ به آن عاجز است. بلوم به یمن این جنون و به یاری اتخاذ قلمتانی غیرآکادمیک غولی را از چراغ بیرون می‌کشد که نقد آکادمیک و افسون‌زدا مدت‌هاست وجود آن را کذب شمرده است. نقد آکادمیک رمزگشایی می‌کند اما بلوم راز «نبوغ» را ناگشوده باقی می‌گذارد و بیشتر نشانه‌های آن را عیان نمی‌کند. آن‌چه بلوم در «نبوغ» به دست می‌دهد نتیجه آمیزش بیان‌ناپذیر او با شاهکارهای ادبی است و بیان بیان‌ناپذیری و به چنگ‌نایمندی بودن عظمت و شکوه این آثار و درعین‌حال تمنای بیان این شکوه، این

را شاید بتوان در اصطلاحی خلاصه کرد که بلوم در جستارش درباره موراساکی آن را به کار برده است: «شکوه تمنا». بلوم این اصطلاح را از عنوان کتابی از ثرما فیلد درباره موراساکی وام می‌گیرد و می‌نویسد: «به نظر من نبوغ موراساکی را باید همان‌جا، به‌راه‌افتاده پیرامون یک اثر متوسط یا حتی ضعیف را نخورند و وقت خود را با خواندن اباطیل هدر دهند. و اما راه‌حل پنجم: این‌که خود نابغه باشی، که در این صورت بختمل نیازی به خواندن کتاب بلوم نخواهی داشت چون پیشاپیش آن‌چه را بلوم در این کتاب سعی در بیان آن دارد، چه‌بسا به شهوش، دریافت‌های، این اما متاسفانه در اختیار

است. او در جایی از مقدمه کتاب می‌نویسد: «کتاب نبوغ را بر پایه این باور خود بنا کرده‌ام که درک قدر و اهمیت یک اثر شیوه بهتری برای فهم یک اثر برجسته است تا سایر انواع شیوه‌های تحلیلی برای شرح ظهور اشخاص استثنائی. درک ارزش یک اثر هم ممکن است توأم با داوری باشد ولی همیشه همراه با سیاست و اغلب توأم با هیبت و حیرت است.» و بلوم در سراسر کتاب می‌کوشد این «هیبت و حیرت» را نمایان کند. از طرفی او به «آینده نبوغ» نظر دارد و بر سرنوشت آن در زمان حال و البته در مورد حال و آینده عنان از کف نمی‌دهد و جانب احتیاط را نگه می‌دارد و می‌نویسد: «ما نمی‌دانیم نبوغ چگونه یا چرا امکان بروز پیدا می‌کند و فقط در این حد می‌دانیم که وجود داشته و شاید با بارقه‌ای کاهنده همچنان مجال بروز داشته باشد.» و در پی‌گفتار کتاب با صراحت بیشتری بر لزوم احتیاط در مورد آینده نبوغ تأکید می‌کند: «کتابی درباره نبوغ که خالی از همه نواع ادبی زنده و کم‌وبیش کل آن کسانی باشد که چندی است درگذشته‌اند ناگزیر در پیشگویی آینده نبوغ باید محتاط باشد.»

از سویی بلوم از کلاسیک‌های مدرن، آن‌هاشان که در زمان تالیف کتاب زنده نبوده‌اند، تا نواعی دورترین اعصار را درمی‌نوردد تا از آن موضع، میانمایگی روزگار خود را هدف قرار دهد و همچنین بر شیوه‌های رایج نقد، به‌ویژه نقد مارکسیستی

بتازد. عناد بلوم با نقد مارکسیستی شاید قدری لجوجانه و افراطی به چشم بیاید. او مانند نابوکوف، نویسنده‌ای که بلوم را چنان‌که خود جایی از این کتاب اشاره می‌کند، بر سر اختلاف نظرشان از رایج نقد مارکسیستی، گوگول از جلسه سخنرانی‌اش اخراج کرده بود، بر سر آن است که ادبیات اصیل را یک کل مستقل نمایاند که ربطی به زمینه و زمانه‌اش و مناسبات سیاسی و اقتصادی و ... ندارد. باین‌حال نمی‌تواند از متلک گفتن به

سیاست‌های جمهوری‌خواهان در آمریکا پرهیز کند. او نیز همچون ناباکوف شورمندانه در جداسازی کامل ادبیات از زمینه‌های پیدایش آن شکست می‌خورد اما پروژه او نیز مانند پروژه ناباکوف حاوی دست‌آوردهایی است که به آن شکست می‌ارزد. بلوم جایی دیگر از مقدمه کتاب می‌نویسد: «بدعت‌های بزرگ نواع چنان تأثیری بر خودشان دارد که درک آن برای ما آسان نیست. ما راجع به فلان مرد یا زن در یک اثر صحبت می‌کنیم ولی بهتر است از تأثیر آن در شخص بگوییم. و با این وصف به ندرت می‌دانیم چگونه درباره تأثیر اثر بر مؤلف یا اثر یک ذهن بر خودِ آن ذهن بحث کنیم. من همین

نکته را موضوع اصلی این کتاب می‌دانم. مهم‌ترین نکته‌ای که در ترسیم چهره‌های گوناگون این کتاب مد نظرم بوده همین است.» به واقع بلوم مخلوق ادبی را چنان فراتر، وسع‌تر، جامع‌تر و چندوجهی‌تر از خالقِ آن ترسیم می‌کند که در کتاب او خالق اثر ادبی خود جزئی از فرایند نبوغ است نه فاعل آن. گویی این اثر ادبی است که به پدیدآورنده‌اش موجودیت می‌دهد. این نگاه آشکارا علیه نقدهای معطوف به زندگی شخصی نویسنده و همچنین تاریخ و اجتماع و شرایط اقتصادی روزگار اوست. نبوغ گویی به قلم‌سروی ورای این‌ها تعلق دارد که بلوم البته نمی‌تواند دقیقاً آن را ترسیم کند. در این دیدگاه اما به هرحال وجهی از حقیقت وجود دارد. سازوکار خلق به‌راستی به تمامی دست‌یافتنی نیست. بسیاری نوابغی که ستایشگران نبوغ‌شان را در برخورد نزدیک و رودررو سخت ناامید می‌کنند، به حدی که بعد از دیدارشان می‌گوییم: «این آدم هیچ هم‌اندازه عظمتی نیست که پدید آورده است.»

حتی اگر برخلاف دیدگاه بلوم با مطالعه شاهکارهای ادبی دنبال ردی از جامعه، تاریخ، سیاست، اقتصاد و نبردهای طبقاتی در آن آثار باشیم، باز درمی‌یابیم که این نشانه‌های دقیق و درست در یک شاهکار ادبی، این تحلیل‌های موشکافانه از یک دوران که معمولاً پیش‌گویی روزگاران پس از خود را نیز دربردارند، سرچشمه‌ای ورای تجربه زیسته نویسنده و زمینه و زمانه‌ای که او در آن پرورش یافته است، دارند. حتی اگر این عوامل را نیز در پدیدآمدن اثری بزرگ دخیل بدانیم، باز قانع نمی‌توان شد که صرف همین عوامل چنان شاهکاری را پدید آورده باشند. وجه رازآمیز و غیرقابل توضیح «نبوغ» در همین خاستگاه مبهم آن است. اما پرسشی که به جا می‌ماند این است که «نبوغ» را، به چه معیاری می‌توان تعین کرد. پاسخ بلوم به این پرسش چنین است: «سوالی که باید از هر نویسنده‌ای پرسید، این است که آکاهی خوانندگان آثارش را بیشتر کرده است و چگونه؟ به نظر من این آزمونی است سخت ولی موثر: البته که اثرش اسباب سرگرمی من خواننده شده ولی آیا آگاهی‌ام بیشتر، وسیع‌تر، و روشن‌تر هم شده است؟ اگر نشده پس در این صورت با یک نویسنده صاحب قریحه یا با استعدادی بزرگ روبه‌رو بوده‌ام نه با یک نابغه. به بیان دیگر، بهترین و کهن‌ترین چیزِ نهفته در لایه‌های وجودم فعال نشده است.»

آثار بلوم این موضوع را به‌طور ضمنی و گاه به‌صراحت یادآور می‌شود که برای پی‌بردن به کُنه نبوغ یک اثر توسل به قواعد ژانر بی‌فایده است. او شاهکارهای ادبی را ورای این قواعد می‌داند. دیگر اینکه بلوم گویی کم‌دی و طنز را اغلب هم‌سته نبوغ می‌داند و جابه‌جا رد پرنگ آن را در شاهکارهای ادبی نشان می‌دهد.

دست آخر اینکه «نبوغ» دعوتی است به خواندن شاهکارهایی که در گذر زمان طراوت خود را از دست نمی‌دهند و از همه بالاتر دعوت به خواندن «شکسپیر» که بلوم او را بر تارک نوابغ می‌نشاند و گویی همه نوابغ دیگر را به ازای سهمی که از «نبوغ» شکسپیر برده‌اند، می‌سجد چنان‌که می‌نویسد: «از همه نویسندگانی که آثارشان را همیشه خوانده‌ام، شکسپیر همچنان مستثنا می‌شود. چون یگانه نویسنده‌ای است که می‌تواند این گمان را در من ایجاد کند که از حیث جنس، نه از حیث درجه، با بقیه فرق می‌کند. اندیشیدن و بحث کردن درباره او، آن هم با التفات به وجوه مشترکی که با معاصرانش داشت، آفت نقد شکسپیر در سده بیستم بوده است. من تجلیل این شاعر، ایوُنی را به‌عنوان پادهر برگزیده‌ام و به تأکید می‌گویم تقریباً همه نوابغی که در این کتاب به تحسین و تقدیر از آنها یاد کرده‌ام به درجات گوناگون سهمی از این‌زمان بودن شکسپیر برده‌اند.»

## مروار

### گزیده‌ای از غزلیات سبک هندی

● «مجموعه خیال» عنوان گزیده‌ای از غزلیات چهل‌وشش شاعر از باباقلانی شیرازی تا صفا،الحق همدانی است که به‌تاریکی با گزینش و ویرایش علیرضا ذکاوتی قراکزلو توسط نشر نو منتشر شده است. شعرهایی که در این کتاب انتخاب شده‌اند اشعاری هستند که می‌توان آن‌ها را در سبک هندی دسته‌بندی کرد. تعدادی از شاعرانی که در این کتاب گزیده‌ای از اشعار آنها آمده عبارتند از: باباقلانی شیرازی، وحشی بافقی، عرفی شیرازی، فیضی دکنی، نظیری نیشابوری، سنجر کاشانی، طهوری نرشیری، علینقی کمره‌ای، زلالی خوانساری، صوفی مازندرانی، طالب املی، صائب تبریزی، اشرف مازندرانی، عبدالقادر بیدل، آفرین لاهوری، حزین لاهیجی، غالب دهلوی، اقبال لاهوری، صفا،الحق همدانی و... پیش از آنکه گزیده‌ای از اشعار هر شاعر بیاید شرحی مختصر درباره شاعر آمده تا خواننده با زمانه و زندگی آفریننده اشعار آشنا شود. علیرضا ذکاوتی در ابتدای کتاب پیشگفتاری نوشته و در بخشی از آن درباره اشعار سبک هندی نوشته: «شعر معروف به سبک هندی، خصوصاً غزل به آن سبک، زبان حال طبقات شهرنشین است و در حد ممکن شعری مردمی است که الهامات و عصبان‌ها و طغیان‌ها و اندیشه‌ها و تارات و تصورات و زیر و زبرهای زندگی روزمره در آن منعکس شده است. طبیعی است که نباید انتظار داشت این انعکاس همواره ساده باشد. گاه کاز و کوز است، اما برای کسی که با این شعر مانوس شود کاملاً مفهوم است. شاعر گاه شکوهِها را در خواست‌های اجتماعی و سیاسی خود را به شکل درددل‌های عاشقانه مطرح می‌سازد، اما خوانندگان و شنوندگان این شعر در محافل ادبی و قهوه‌خانه‌ها و انجمن‌ها آن را در معنای «درشتش می‌فهمیدهند. توجه مجدد به شعر سبک هندی، در شصت هفتاد سال اخیر، نیز درست به دلیل محتوای غنی اجتماعی و انتقادی آن بوده است. تحولات سبک مشهور به هندی نیز دقیقاً به سبب همین ارتباط تاریخی

سوازی تغییرات عینی و دگرگونی‌های اندیشگی است که در همان دوران رخ می‌داده است. اگر شاعرانی چون عرفی و فیضی، و تا حدی طالب و نظیری، نماینده جنبش

آزاداندیشی متمرکز در دستگاه اکبرشاه در هند هستند، اختلاقی که پس از اکبرشاه پدید آمد در نرمه‌های زیرپایی و واژگونه‌های ادبی کلیم و سلیم باتزاب می‌یابد. شعر و زندگی شفانی و صائب نشانی از رونق فرهنگی و اقتصادی دوره شاه عباس اول و دوم دارد، همچنان که فیاض و اعطف حضور اهل معقول و منقول را در صحنه شاعری نشان می‌دهند. به همان نسبت که حکومت باقریان هند به ضعف و انحطاط می‌گراید و از رونق اقتصادی و شکوفایی فرهنگی و رفاه اجتماعی کاسته می‌شود، روحیه یاس و تیریدینی و تاریک‌اندیشی و پناه‌بردن به زوایای تودرتوی ذهنیات در شعر غلبه می‌یابد؛ کسانی چون غنی و ناصرعلی و بیدل و آفرین پیدا می‌شوند. با سلطه استعمار بر هند، غالب است که فریاد می‌زند و زمینه‌ساز ظهور اقبال لاهوری می‌گردد.... کتاب با اشعار باباقلانی آغاز می‌شود و در پیشگفتار از نیز به اهمیت فغانی اشاره شده است؛ از جمله به این نکته که فغانی را «آدم شعر جدید» نامیده‌اند و او را «مجتهد فن تازه» دانسته‌اند. انتخاب شاعران و نیز گزینش اشعار هر یک از آنها در این کتاب بر اساس اهمیت شاعر و شعر او صورت گرفته است. غالباً شاعرانی انتخاب شده‌اند که گرایش مهمی در غزل نشان داده‌اند یا در میان شاعران سبک هندی از اهمیت برخوردارند.

«زنی از مصر» جهان سادات که توسط مریم بیات به فارسی ترجمه شده، دیگر کتاب تازه نشر نو است که اخیراً به چاپ رسیده است. این کتاب زندگی‌نامه عموی و کارنامه سیاسی آن سادات رئیس جمهور مصر است که توسط جهان سادات نوشته شده است. نویسنده در ابتدای کتاب نوشته: «چندین سال پیش که به فکر نگارش کتابی درباره زندگی مشترک خودم با همسرم اقدام، تصور کتاب کم‌جسمی را در ذهن داشتم. اما با سفرهای بیشتر، و گفت‌وگوهای بیشتر با مردم خارج از مصر، بیش از پیش متوجه شدم خارجی‌ها چه تصورات اشتباهی از فرهنگ مصر دارند. بسیاری از غربی‌ها ما را هنوز شترسوار و پشت‌برده‌نشین می‌پندارند، مانند داستان لاورنس عربستان، که ربطی به مصر امروز ندارد. ازاین‌رو با پرداختن به تاریخ مصر از زمان انقلاب ۱۹۵۲ تا سفر تاریخی شوهرم به بیت‌المقدس در ۱۹۷۷، صلح با اسرائیل در ۱۹۷۹، و سرانجام ماجرای ترور انور در ۱۹۸۱، به حجم کتاب افزوده شد. این کتاب همچنین شامل شرحی از دین ما اسلام، و سنن گوناگونی است که نقش مهمی در زندگی ما مصری‌ها و جامعه خانواده محرومان دارد....».

## بلاغت در «تاریخ بیهقی»

ساخترهای نحوی متون فارسی الگوی امتحان‌پس‌داده‌ای وجود ندارد. حال اگر بلاغت را نیز در نظر بگیریم می‌توان گفت پژوهش‌های نادرسی می‌یابیم که ساختارهای نحوی را به درستی در ارتباط با بلاغت بررسی کرده باشند. درباره ضعف کتاب‌های معانی فارسی نیز که می‌توانست راهنمای چنین پژوهش‌هایی باشد سخن بسیار گفته شده و در این اثر نیز به آن اشاره خواهد شد. تعیین و تشخیص ساختارهای نحوی تاریخ بیهقی به سبب ویژگی‌های دستوری و سبکی خاص بیهقی نسبت به متون امروزی و حتی متون هم‌عصر خود بیهقی چالش‌های پیش‌بینی‌نشده در پی دارد. انواع و اقسام دشواری‌هایی که پژوهشگران در پژوهش‌های دستوری به‌ویژه در متون کهن با آن مواجه‌اند یکسره بر سر راه این پژوهش سدی ساخته بود که جز با مراجعه به همه کتاب‌های دستور زبان و مشورت با استادان این فن و نیز گاه مسامحه و اتکا بر نظر نگارنده راهی برای گذر از آن



«تاریخ بیهقی» اثری جاودان در تاریخ و ادبیات فارسی است و می‌توان گفت که امروز اهمیت ادبی این اثر پیش از اهمیت تاریخی‌اش است. در چند اخیر پژوهش‌های قابل‌توجهی درباره «تاریخ بیهقی» به چاپ رسیده‌اند و هر یک از این پژوهش‌ها کوشیده‌اند وجوه اهمیت این اثر کلاسیک را مورد بررسی قرار دهند. مدتی پیش نیز کتابی با عنوان «بلاغت ساختارهای نحوی در تاریخ بیهقی» به چاپ رسید که آن‌طور که از عنوانش هم برمی‌آید، پژوهشی درباره بلاغت در «تاریخ بیهقی» است. لیلا سیدقاسم نویسنده این کتاب است و نشر هرمس آن را به چاپ رسانده است. این کتاب درواقع حاصل رساله دکتری نویسنده است که پس از آنکه برنده چهارمین دوره جایزه دکتر فتح‌الله مجتبابی شد در قالب کتاب منتشر شده است.

کتاب در سه بخش کلی نوشته شده که عناوین این‌ فصل‌ها به‌ترتیب عبارتند از: پایه‌های نظری بلاغت ساختارهای نحوی، پژوهش در تاریخ بیهقی و بلاغت ساختارهای نحوی در تاریخ بیهقی. پیوستی هم به ضمیمه کتاب منتشر شده که در آن نمونه‌ای از ساخت‌نویسی در «تاریخ بیهقی» ارائه شده است. نویسنده در مقدمه کتاب به اهمیت بلاغت در نقد ادبی اشاره کرده و از لزوم احیای نقد بلاغی نوشته است. او در جایی از مقدمه‌اش درباره پیشینه پژوهش در ساختارهای نحوی متون فارسی و همچنین دشواری تعیین و تشخیص ساختارهای نحوی در «تاریخ بیهقی» نوشته است: «به جرئت می‌توان گفت برای بررسی